

Absence of the Guardian in Covenant Marriage: An Evaluation of the Jurisprudential Views of Islamic Denominations¹

Mohammad Rasul Abu al-Mohammadi Meleh^{*}

Mohammad Adel Ziyayi^{**} **Jalal Jalalizadeh**^{***}

(Received on: 2019-01-07; Accepted on: 2019-05-11)

Abstract

The sacred tradition of marriage from the beginning of human history has always been more or less influenced by environmental, social, and religious conditions. One of the most basic conditions of marriage, from the Islamic point of view, is the permission of the guardian of the girl. However, in case of absence of a close guardian and the transfer of guardianship to a distant guardian or the judge or the girl herself, jurists of Islamic denominations have different views. If the guardian's absence is interrupted i.e. it is impossible or difficult to reach him, three solutions have been proposed: transferring the guardianship to the distant guardian, transferring the guardianship to the judge, and leaving the guardianship to a mature and wise girl. If the absence is uninterrupted (access to the guardian is possible), the following four solutions have been suggested: transferring the guardianship to the distant guardian, transferring the guardianship to the judge, leaving the guardianship to the girl and not transferring the guardianship, and waiting for the close guardian to return. In case of interrupted absence of the guardian, it seems that the solution of transferring the guardianship to the distant guardian is more in line with narrative and rational arguments, and if the absence is uninterrupted, it is better to wait for the guardian to return and take charge of the marriage, especially since in the present age it is easy to return to such a situation with ease in traffic.

Keywords: Marriage, Absence, Transfer of Guardianship, Judge, Close Guardian, Distant Guardian.

1. This article is taken from: Mohammad Rasul Abu al-Mohammadi Meleh, "The Effect of Absence on Covenant Marriage in Islamic Jurisprudence", 2020, PhD Thesis in Shafei Jurisprudence, Supervisor: Mohammad Adel Ziyayi, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.

* PhD Student in Shafei Jurisprudence, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding author), mohamad13911349@gmail.com.

** Associate Professor, Department of Shafei Jurisprudence, University of Tehran, Tehran, Iran, ziaey@ut.ac.ir.

*** Associate Professor, Department of Shafei Jurisprudence, University of Tehran, Tehran, Iran, jalalizadeh@ut.ac.ir.

پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی

سال هشتم، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۴۲۷-۴۴۳ «مقاله پژوهشی»

غیبت ولی در عقد نکاح: ارزیابی دیدگاه‌های فقهی مذاهب اسلامی^۱

محمدرسول ابوالمحمدی مله*

محمدعادل ضیایی** جلال جلالی‌زاده***

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱]

چکیده

سنت مقدس ازدواج از آغاز تاریخ بشر همواره کم و بیش از اوضاع و احوال محیطی، اجتماعی، دینی و مذهبی متأثر بوده است. یکی از شرایط اساسی ازدواج، از دیدگاه اسلام، اذن ولی دختر منکوحه قلمداد شده، اما در صورت غیبت ولی قریب منکوحه و انتقال ولایت به ولی بعید یا قاضی یا خود دختر، فقه‌های مذاهب اسلامی اختلاف نظر دارند. چنانچه غیبت ولی، منقطع باشد، یعنی دسترسی به ولی، ناممکن یا دشوار باشد سه راه حل مطرح شده است: انتقال ولایت به ولی بعید، انتقال ولایت به قاضی، و سپردن ولایت به عهده منکوحه‌ای که بالغ و عاقل است. در صورتی که غیبت غیرمنقطع باشد (امکان دسترسی به ولی میسر باشد) چهار راه حل زیر مطرح شده است: انتقال ولایت به ولی بعید، انتقال ولایت به قاضی، سپردن ولایت به منکوحه و انتقال ندادن ولایت، و انتظار برای بازگشت ولی قریب. در حالت غیبت منقطع ولی، به نظر می‌رسد راه حل انتقال به ولی بعید با ادله نقلی و عقلی هماهنگ‌تر باشد و در صورتی که غیبت، از نوع غیرمنقطع باشد بهتر است منتظر بمانند تا ولی قریب برگردد و عهده‌دار ازدواج شود، به‌ویژه آنکه در عصر حاضر با وجود سهولت در تردد امکان بازگشت در چنین وضعیتی به آسانی میسر است.

کلیدواژه‌ها: نکاح، غیبت، انتقال ولایت، قاضی، ولی قریب، ولی بعید.

۱. برگرفته از: محمدرسول ابوالمحمدی مله، تأثیر غیبت بر عقد نکاح در فقه اسلامی، رساله دکتری فقه شافعی، استاد راهنما: محمدعادل ضیایی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، ۱۳۹۸.

* دانشجوی دکتری فقه شافعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Mohamad13911349@gmail.com

** دانشیار گروه فقه شافعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران ziaey@ut.ac.ir

*** دانشیار گروه فقه شافعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران jalalizadeh@ut.ac.ir

۱. طرح مسئله

خانواده از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین نهادهای جامعه بشری است که حاصل عقد ازدواج میان زن و شوهر است. در فقه اسلامی برای صحت و نفوذ عقد ازدواج، ارکان، شروط، ضوابط و مقرراتی در نظر گرفته شده است. یکی از مباحث مهم نکاح، بحث ولایت است. اکثر فقها معتقدند زوجه، حتی اگر بالغ و عاقل باشد، برای انعقاد عقد، نیازمند اذن ولی است. در درجه اول، ولی، پدر و جد پدری او است. به اتفاق آرای فقهای مذاهب اسلامی، برای نکاح دختران صغیر و مجنون و سایر محجوران حضور ولی ضروری است، و چون فقها اولیای امر نکاح را به اقرب و ابعد رتبه‌بندی کرده‌اند بر فرض لزوم ولی طبیعی است وقتی ولی نزدیک‌تر (اقرب) حاضر باشد، او یا وکیل وی متولی عقد نکاح است، اما اگر ولی اقرب، غایب باشد آنگاه این پرسش پیش می‌آید که: راه حل و تعیین تکلیف چیست و چه باید کرد؟ آیا باید صبر کرد تا ولی غایب برگردد؟ که در این صورت ممکن است خواستگار، منتظر نماند و از خواستگاری پشیمان شود؛ یا اینکه دختر خود متولی عقد ازدواجش شود یا ولی ابعد امر تزویج را بر عهده گیرد، یا آنکه حاکم اسلامی دختر را به عقد خواستگار درآورد؟

این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست نشان می‌دهد که انجام دادن پژوهشی مستقل و جامع در این حوزه که پاسخ‌گوی این مسائل باشد ضروری است. این مسائل گرچه همواره وجود داشته ولی در عصر حاضر و با توجه به دگرگونی‌های خاص این عصر، بیشتر مطرح بوده و به‌ویژه در مناطق اهل سنت نشین که غالباً ولایت را یکی از ارکان عقد نکاح می‌دانند و برای پدر و جد پدری حتی بر دختر کبیره بالغه، حق ولایت اجبار^۱ قائل‌اند، اهمیت خاصی دارد.

گرچه در این زمینه پیش‌تر پژوهش‌هایی انجام شده ولی پژوهش مستقلی که آرای فقهای مذاهب را بررسی و تحلیل کرده باشد وجود ندارد. پژوهش حاضر در نظر دارد با مراجعه به منابع اصیل فقهی مذاهب مختلف اسلامی و به شیوه توصیفی تحلیلی و به روش کتاب‌خانه‌ای، آرای مختلف و ادله آنها را گردآوری، تجزیه، تحلیل، بررسی و نقد کند و با توجه به مقتضیات عصر، رأی راجح را بیان کند.

۲. مفهوم «غایب» و «غیبت»

«غایب» واژه‌ای عربی و اسم فاعل، و مشتق از «غاب یغیب و غیبا و غیابا و غیبة و غیوبه و مغیبا» است (معلوف، ۱۳۷۹: ۵۶۳). «غاب» همچنین در معنای دور شد، غایب شد، دوری موقت را برگزید، پنهان شد، از حضور پرهیز کرد و هجرت کرد استعمال شده است (ابن فارس، ۱۴۳۳: ۶۷۷).

واژه «غیبت» نیز در لغت کاربرد بسیار دارد، مثلاً «الغیبة» به فتحه «غین» به معنای دوری و پنهان‌شدنی به کار رفته که مدت عدم حضورش طولانی باشد (جوهری، ۱۴۲۹: ۷۸۹؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۵۲/۱۰). پس در مجموع می‌توان گفت غایب از نظر لغوی به شخص یا چیزی اطلاق می‌شود که دور شده و پنهان گشته و از محل سکونت خود هجرت کرده و ناپدید شده است.

«غایب» در اصطلاح فقها به کسی گفته می‌شود که از دید و نگاه ناپدید باشد (سقا، ۱۴۲۹: ۲۲). ظاهراً فقها این تعریف را پذیرفته‌اند و درباره‌اش اختلافی ندارند، گرچه درباره ضوابط و شرایط تحقق غیبت، اختلاف دارند. با این حال، در مجموع، می‌توان گفت «غایب» کسی است که به هر سببی محل سکونت و خانواده یا محل اقامت و کسب و کارش را ترک کرده و به آنجا برنگشته است، آن هم به شیوه‌ای که بر تدبیر شئون خانواده و اموالش معذور باشد، اعم از اینکه حیات و اخبارش معلوم یا مجهول باشد (نک.: کاسانی، ۱۹۸۹: ۳۲۳/۶؛ طرابلسی، ۱۹۷۲: ۵۹؛ دمیاطی، ۱۴۲۷: ۹۰/۴؛ ابن‌قدامة، بی‌تا: ۶/۸-۱۰۵؛ دسوقی، ۱۴۱۹: ۱۱۸/۴؛ شهید ثانی، ۱۳۸۴: ۴۹/۸؛ نجفی، بی‌تا: ۶۳/۳۹). این تعریف که به تعریف اکثر فقها نزدیک‌تر است شامل انواع غایب می‌شود. با این بیان می‌توان گفت کسی که غایب است در واقع «غیبت» را اختیار کرده است.

۳. اقسام غیبت

فقها غیبت را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: منقطع و غیرمنقطع. فقها در تعریف «غیبت منقطع» آرای متفاوتی داشته‌اند و مبانی مختلفی برای تعاریف خویش اتخاذ کرده‌اند. گروهی طی کردن مسافت خاصی را برای غایب بودن فرد مبنا قرار داده‌اند؛ گروه دیگری، ممکن نبودن حصول اطلاع از فرد غایب را به عنوان ضابطه مطرح کرده‌اند؛ عده‌ای دیگر انتظارنکشیدن خواستگار برای بازگشت ولی را اساس دانسته‌اند و برخی به ضوابط دیگری قائل شده‌اند و هر یک برای رأی خویش به ادله‌ای استناد جسته‌اند،^۲ اما آنچه درباره‌اش تقریباً اتفاق نظر وجود دارد این است که غیبت منقطع، غیبتی است که دسترسی به فرد غایب، غیرممکن باشد یا به سختی امکان‌پذیر باشد، در حالی که در غیبت غیرمنقطع امکان دسترسی به فرد غایب تقریباً به سهولت امکان‌پذیر است (کاسانی، ۱۹۸۹: ۳۲۳/۶؛ نووی، ۱۴۰۳: ۶۹/۷؛ ابن‌قدامة، ۱۴۰۸: ۳۸۶/۹؛ نجفی، بی‌تا: ۶۴/۳۹).

۴. مفهوم «ولایت»

«ولایت» به کسر واو، مصدر «ولی» است که به معنای حکومت، پادشاهی، خویشاوندی،

غیبت ولی در عقد نکاح: ارزیابی دیدگاه‌های فقهی مذاهب اسلامی / ۴۳۱

نزدیکی، سرپرستی و قیمومیت آمده است (جوهری، ۱۴۲۹: ۱۱۶۱؛ جر، ۱۳۹۱: ۱۳۹۱/۲/۲). «ولایت» در اصطلاح فقهی عبارت است از اجرای سخن خود بر دیگران و داشتن اختیار و حق سرپرستی در کارهایشان؛ منظور از دیگران، افراد ناتوان و ناقص، مجنون و دختران بالغ در صورت ولایت اختیار است (زیدان، ۱۴۱۵: ۳۳۹/۶، مسئله ۵۷۵۱؛ خن، بغا و شربجی، ۱۴۲۶: ۶۷/۲).

۵. حکم فقهی غیبت ولی نکاح

۵. ۱. حکم فقهی غیبت منقطع ولی نکاح

در صورت غیبت منقطع ولی قریب، اگر دسترسی به وی غیرممکن یا دشوار باشد، سه راهکار پیشنهاد شده است:

اول: ولایت با غیبت منقطع به ولی ابعد، منتقل می‌شود. این، نظر بیشتر حنفیه (سرخسی، ۱۳۹۸: ۲۲۰/۴؛ کاسانی، ۱۳۹۸: ۲۵۰/۲)، مالکیه (ابن‌عبدالبر، ۱۴۰۷: ۵۲۶/۶؛ ابن‌جزی، بی‌تا: ۲۰۵)، شافعیه (شافعی، ۱۴۰۰: ۱۵/۵؛ ابواسحاق شیرازی، ۱۳۷۹: ۳۸/۲) و حنابله (ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۲۸۵/۹) است. آنها به دلایلی استناد کرده‌اند، از جمله:

۱. مسلم است مصالح نکاح مرهون نظارت دقیق و تشخیص کفایت خواستگار و تعیین مهر مناسب است، هنگامی که ولی اقرب [به دلیل غیبت] از اعمال ولایت و نظارت خویش بر امور نکاح افراد تحت ولایت عاجز، و دسترسی به وی غیرممکن یا متعسر و معذور باشد، هم کفو منتظر حضور و کسب رأی ایشان نمی‌ماند و از خواستگاری پشیمان می‌شود، که در این صورت مخطوبه به دلیل از دست دادن خواستگار هم کفو متضرر می‌شود. لذا این امور مستدعی و متضمن انتقال ولایت و اعطای حق نظارت از ولی اقرب عاجز و ولی ابعد حاضری است که توانایی تشخیص مصالح نکاح را دارد (کاسانی، ۱۳۹۸: ۲۵۰/۲-۲۵۱).

۲. ثبوت ولایت، به سبب نیاز مولی‌علیه است [چون او برای ازدواجش نیازمند وجود ولی است. و برایش فرق نمی‌کند که این ولی، قریب باشد یا بعید] پس انگیزه‌ای برای نیاز به رأی ولی اقرب وجود ندارد. بنابراین، ولی اقرب غایب ملحق به عدم است و حکم مجنون یا میت را به خود می‌گیرد. لذا این ولایت از او [به ولی ابعد] منتقل می‌شود (همان: ۲۵۱/۲).

دوم: غیبت منقطع ولی قریب مستلزم انتقال و سلب ولایت از ایشان نمی‌شود، بلکه ولایتش به

حال خود باقی می‌ماند. این نظر زفر، از حنفیه است (سرخسی، ۱۳۹۸: ۲۲۰/۴؛ کاسانی، ۱۳۹۸: ۲۵۰/۲؛ زیلعی، ۱۳۱۴: ۱۲۷/۲). ادله این قول، عبارت است از:

ولایت ولی اقرب پابرجا است؛ چون سبب ثبوت ولایت که همان خویشاوندی نزدیک است باقی است، و به همین دلیل هر وقت او اذن ازدواج دهد، جایز است و بقای ولایتش مانع انتقال به دیگری است (کاسانی، ۱۳۹۸: ۲۵۰/۲؛ زیلعی، ۱۳۱۴: ۱۲۷/۲).

سوم: ولایت با غیبت ولی قریب منتقل نمی‌شود، بلکه در صورتی که پدر و جدّ پدری غایب باشند، به نحوی که تحصیل اذن، امکان نداشته یا موجب مشقت شدید باشد، دختر حق دارد، آزادانه ازدواج کند. این نظر امامیه است (موسوی سبزواری، ۱۴۳۰: ۳۶۵/۲۴؛ طباطبایی الحکیم، ۱۴۰۴: ۱۲، ۳۷۷؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۳۹۳/۲). ادله این قول عبارت است از:

دخالت در ازدواج دختری که به سن بلوغ رسیده برخلاف اصل است. به دیگر سخن، در ازدواج، دختر بالغ، صاحب امر خویش است و به همین دلیل برای ولایت بر او شرایط و ضوابطی را در نظر گرفته‌اند، مثلاً: فقط پدر و جدّ پدری دارای حق ولایت بر او هستند، اگر آنها به علتی محجور و تحت قیمومت باشند، اذن شخص دیگری مانند قیم لازم نخواهد بود، زیرا ولایت پدر و جدّ پدری در نکاح باکره رشیده قاعده‌ای استثنایی و مختص به آنها است و نمی‌توان حکم آنان را به اشخاص دیگر تعمیم داد. به همین دلیل، اگر پدر و جدّ پدری غایب باشند، به نحوی که تحصیل اذن از آنها امکان نداشته یا موجب مشقت شدید باشد، دختر حق دارد آزادانه ازدواج کند (طباطبایی یزدی، ۱۳۶۳: ۲، کتاب النکاح، فصل اولیاء عقد، مسئله ۱؛ طباطبایی الحکیم، ۱۴۰۳: ۱۲، ۳۷۷؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۳۹۳/۲).

آنچه در این مسئله ترجیح داده می‌شود قول اول است که قائل به انتقال ولایت در صورت غیبت منقطع است؛ زیرا در صورت انتقال نیافتن ولایت، با از دست دادن خواستگار کفو به این زن ضرر می‌رسد، و این مخالف قاعده «لاضرر» و فرموده پیامبر ﷺ است: «لاضرر و لا ضرار» (هیثمی، ۱۴۳۶: ۲۳۳/۹، ح ۶۶۰۱).

۵. ۲. حکم فقهی غیبت غیر منقطع ولی نکاح

اگر غیبت ولی، غیر منقطع باشد و دسترسی به او دشوار نباشد راه‌حل‌های زیر پیشنهاد شده است:

اول: ولایت ولی قریب با غیبت غیر منقطع، منتقل نمی‌شود. این قول، مقتضای نظر جمهور

علمایی است که به انتقال ولایت با غیبت منقطع قائل‌اند. جمهور، گرچه به این رأی تصریح نکرده‌اند، اما از مفهوم کلام و استدلالشان در باب غیبت منقطع دریافت می‌شود که ولایت با غیبت غیرمنقطع منتقل نمی‌شود. جمهور در این مسئله عبارت‌اند از: حنفیه (سرخسی، ۱۳۹۸: ۲۲۰/۴) و مالکیه (ابن‌عبدالبر، ۱۴۰۷: ۵۲۶/۶؛ ابن‌جزی، بی‌تا: ۲۰۵) و حنابله (ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۲۸۵/۹؛ مرداوی، ۱۳۷۶: ۷۶/۸). البته شافعیه هم در وجهی، همین دیدگاه را ابراز داشته‌اند (شاشی القفال، ۱۹۸۸: ۳۳۴/۶؛ شربینی، بی‌تا: ۱۵۷/۳).

طرفداران این قول چنین استدلال می‌کنند:

۱. غایبی که غیبتش غیرمنقطع است می‌تواند بدون مشقت و ضرر به محل سکونتش برگردد و [در مجلس عقد] حاضر شود، و خواستگار کفو، به دلیل سرعت بازگشت ولی و حضور پیداکردنش در مجلس عقد از دست نمی‌رود. بنابراین، ولایت از او منتقل نمی‌شود، و این ولی با ولی حاضر، تفاوتی ندارد (نووی، ۱۴۰۳: ۶۹/۷).

۲. ولایت به مقتضای شرع برای ولی قریب ثابت است و ولایت از او به دیگری منتقل نمی‌شود، مگر با دلیلی شرعی که آن را اقتضا کند. در اینجا هم به دلیل امکان حضور ولی، اقتضا و موجبی وجود ندارد که ولایت را از او سلب کند (همان).

دوم: ولایت با غیبت غیرمنقطع، منتقل می‌شود. این نظر وجه دیگری نزد شافعیه است (همان). طرفداران این قول گفته‌اند همچنان که در حالت مسافرت طولانی ولی به دلیل از دست رفتن خواستگار هم کفو، ولایت منتقل می‌شود در حالت غیبت غیرمنقطع نیز برای آنکه مانع از دست رفتن خواستگار هم کفو شویم باید ولایت منتقل گردد.

سوم: اگر ولی در جایی باشد، به نحوی که اگر شخص صبح زود به آنجا برود بتواند قبل از شب به منزلش برگردد، ولایت منتقل نمی‌شود. در غیر این صورت، ولایت منتقل می‌شود و این وجه سوم نزد شافعیه است (همان).

چهارم: چنان‌که پیش‌تر گذشت، فقهای امامیه معتقدند ولایت بر دختری که به سن بلوغ رسیده برخلاف اصل است و در صورتی که پدر و جد پدری غایب باشند، به نحوی که تحصیل اذن از آنها امکان نداشته یا موجب مشقت شدید باشد، دختر حق دارد آزادانه ازدواج کند (طباطبایی حکیم، ۱۴۰۴: ۱۲، ۳۷۷؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۳۹۳/۲). با این حال، فقهای امامیه برای این کار، حدودی را در نظر گرفته‌اند: مثلاً آنکه فقط پدر و جد پدری چنین اختیاری دارند و اگر آنها خود، به علتی محجور و تحت قیمومت باشند، اذن شخص دیگری مانند قیم لازم نخواهد بود. زیرا ولایت پدر و جد

پدری در نکاح باکره رشیده قاعده‌ای استثنایی و مختص به آنها است. لذا اگر پدر و جد پدری غایب باشند، به نحوی که تحصیل اذن از آنها امکان نداشته یا موجب مشقت شدید باشد، دختر حق دارد آزادانه ازدواج کند (موسوی سبزواری، ۱۴۳۰: ۳۶۵/۲۴؛ موسوی خمینی، بی‌تا: ۳۹۳/۲).

به نظر می‌رسد راه حل اول صحیح‌تر باشد. زیرا:

اولاً، نمی‌توان حکم غیبت منقطع را به غیبت غیر منقطع تعمیم داد. چه در غیبت منقطع، یا از ولی اطلاعی در دست نیست یا دسترسی به او به آسانی میسر نیست، در حالی که در غیبت غیر منقطع چنین نیست.

ثانیاً، انتقال ولایت به قاضی با وجود ولی قریب منطقی به نظر نمی‌رسد، به‌ویژه آنکه دسترسی به ولی قریب بدون مشقت خاص ممکن است. سپردن ولایت دختر به قاضی و سلب آن از ولی نسبی ایراد دیگری، به‌ویژه در عصر حاضر، دارد و آن اینکه قضات امروزی چه‌بسا اغلب به دلیل مشغله کاری یا به دلیل فقدان صلاحیت کافی، مصالح دختر را کاملاً مراعات نکنند، در حالی که ولی نسبی حداقل به دلیل عشق و علاقه و رابطه نسبی، به احتمال قوی مصالح دختر را مراعات می‌کند.

ثالثاً، سپردن ولایت به خود دختر در عین حال که محاسنی دارد و به دلیل بلوغ ممکن است بتواند گاه تصمیم منطقی بگیرد، اما چه‌بسا به دلیل غلبه احساس بر عقلانیت که در جنس اناث بیشتر دیده می‌شود و در جوانی ظهور و بروز بیشتری دارد و با توجه به روایاتی که در این زمینه، به‌ویژه در کتب روایی اهل سنت، وجود دارد می‌توان گفت قول به منع سپردن ولایت به خود دختر ارجحیت دارد، به‌ویژه آنکه در عصر حاضر نمونه‌های متعددی دیده می‌شود که دختران، خود اقدام به چنین کاری کرده‌اند و ثمره‌ای جز ندامت و پشیمانی نداشته و غالباً و در نهایت منجر به فراق و طلاق شده است.

۶. اولویت ولایت در نبود ولی قریب

فقهایی که به انتقال ولایت نکاح قائل‌اند، درباره کسی که حق ولایت به او منتقل می‌شود، دو دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: ولایت به ولی ابعد منتقل می‌شود؛ یعنی به کسی که در ترتیب اولیا، بعد از ولی غایب قرار می‌گیرد. موافقان انتقال ولایت به ولی ابعد عبارت‌اند از: اکثر حنفیه (سرخسی، ۱۳۸۹: ۲۲۰/۴؛ کاسانی، ۱۳۹۸: ۲۵۰/۲؛ زیلعی، ۱۳۱۴: ۱۲۷/۲)، مالک بن انس و برخی از پیروانش (تنوخی، بی‌تا: ۱۶۳/۲؛ خطاب، ۱۳۹۸: ۴۳۴/۳؛ ابن‌رشد، ۱۳۹۸: ۱۴/۲)، و در قولی از شافعیه (نوی،

۱۴۰۳: ۶۹/۷؛ شربینی، بی تا: ۱۵۷/۳)، و روایت مشهور از احمد بن حنبل (کلوذانی، ۱۳۹۰: ۲۴۹/۱؛ ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۳۸۵/۹؛ مرداوی، ۱۳۷۶: ۷۶/۸؛ بهوتی، ۱۴۰۳: ۵۷/۵) که نظر مذهب حنبلی نیز همین است. طرفداران این قول به ادله‌ای از سنت و نیز برخی دلایل عقلی استدلال کرده‌اند: سنت؛ در حدیث عایشه رضی الله عنها از قول پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: «السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَ لَهُ» (ابوداود، بی تا: ح ۲۰۸۳؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ح ۱۱۰۲)؛ «سلطان و حاکم، ولی کسی است که ولی ندارد». ابن‌قدامه می‌گوید: «این زن دارای ولی است، بنابراین سلطان ولی او نمی‌شود» (ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۳۸۵/۹).

دلایل عقلی:

۱. حصول تزویج از ولی اقرب غیر ممکن یا دشوار است. بنابراین، ولایت برای عصبه‌های بعدی او ثابت می‌شود، مثل زمانی که ولی اقرب، مجنون یا مرده باشد (همان: ۳۸۵/۹؛ شربینی، بی تا: ۱۵۷/۳).

۲. این حالت، حالتی است که تزویج در آن برای غیر ولی اقرب جایز است. بنابراین، ولایت برای ولی ابعد مثل اصل است، و همانند زمانی است که ولی اقرب زن را از ازدواج منع کند (ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۳۸۵/۹؛ شربینی، بی تا: ۱۵۷/۳).

دیدگاه دوم: ولایت به سلطان منتقل می‌شود. این نظر برخی از مالکیه (ابن‌عبدالبر، ۱۴۰۷: ۵۲۶/۶)، و قول مشهور نزد شافعیه (شافعی، ۱۴۰۰: ۱۵/۵؛ شاشی القفال، ۱۹۸۸: ۳۳۴/۶؛ نووی، ۱۴۰۳: ۶۹/۷؛ شربینی، بی تا: ۱۵۷/۳)، و یک روایت از احمد بن حنبل است (مرداوی، ۱۳۷۶: ۷۶/۸). طرفداران این قول به دلایل زیر استناد جسته‌اند:

۱. در این حالت ولایت ولی غایب همچنان باقی است. لذا اگر در جای خود (همان مکانی که حاضر است) مولی‌علیه را شوهر دهد، عقد صحیح است. بنابراین، سلطان، جانشین ولی قریب می‌شود، و این مانند حالتی است که حاضر باشد و از تزویج دختر ممانعت کند که حق ولایت به سلطان منتقل می‌شود (ابواسحاق شیرازی، ۱۳۸۹: ۳۸/۲؛ شربینی، بی تا: ۱۵۷/۳؛ ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۳۸۵/۹).

۲. ولی ابعد با وجود ولایت ولی اقرب حجب می‌شود. بنابراین، حق تزویج ندارد، همان‌طور که اگر حاضر باشد این گونه است (ابن‌قدامه، ۱۴۰۸: ۳۸۵/۹).

به نظر می‌رسد قول اول در این مسئله راجح باشد، زیرا اولاً ولی ابعد، در حقیقت ولی است، و صرفاً وجود ولی اقرب که از او شایسته‌تر است، مانع از اعمال حق او در انعقاد عقد می‌شود. پس

هر گاه انعقاد عقد از جانب ولی اقرب با مانع مواجه شد یا با عسر و حرج همراه گردید ولایت از ولی اقرب به ولی بعدی (ولی ابعد) منتقل می‌شود. ثانیاً انتقال ولایت از ولی نسبی به قاضی، هم با دلایل نقلی و هم عقلی ناسازگار است. زیرا انتقال ولایت به قاضی برای کسانی است که ولی ندارند: «السلطان ولی من لا ولی له»، در حالی که چنین دختری ولی دارد. از طرف دیگر، اگر امر دایر بر آن باشد که ولی بعید ولایت را به عهده بگیرد یا قاضی، عقلاً اولویت با ولی بعید است. زیرا حداقل آنکه شفقت و حمیت نسبی دارد، در حالی که این امر در قاضی معدوم است.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت:

۱. چنانچه ولی منکوحه غایب باشد و غیبتش به گونه‌ای باشد که دسترسی به وی به آسانی میسر نباشد و به اصطلاح غیبتش منقطع باشد ولایت از ولی قریب به ولی بعید منتقل می‌شود. زیرا عقلاً چهار راه حل بیشتر متصور نیست: اول آنکه منتظر بازگشت ولی قریب بمانند که به دلیل امکان اندک بازگشت او و دسترسی نداشتن به او، این کار، غیر منطقی است و عملاً به ازدواج نکردن دختر منجر می‌شود. دوم آنکه، ولایت به قاضی یا حاکم منتقل شود؛ راه حلی که برخی از فقها نیز مطرح کرده‌اند. گفته شده که مستند نقلی این راه حل، حدیث نبوی «السلطان ولی من لا ولی له» است، در حالی که این استدلال صحیح به نظر نمی‌رسد و با وجود ولی بعید، منکوحه، ولی دارد و حدیث فوق، ناظر به وقتی است که منکوحه فاقد ولی باشد، مضافاً آنکه در اولویت انتخاب بین قاضی و ولی بعید نسبی، ارجحیت با ولی نسبی است. زیرا به دلیل شفقت و مهربانی، مصلحتش را بهتر رعایت می‌کند. ضمن آنکه قضات امروزی بعضاً شروط لازم برای منصب قضا، از جمله عدالت، را ندارند. سوم آنکه، ولایت به خود دختر انتقال یابد. این دیدگاه هم طرفدارانی دارد و ادله‌ای هم برای آن ابراز شده است، اما هم ادله معارض نقلی دارد و هم آنچه در عالم واقع رخ می‌دهد چندان این رأی را تأیید نمی‌کند. توضیح آنکه، غلبه احساس بر عقلانیت در دختران، به‌ویژه در سنین جوانی، غالباً منجر به اتخاذ تصمیماتی می‌شود که پشیمانی به بار می‌آورد. چهارمین راه حل، که بهترین آنها به نظر می‌رسد، انتقال ولایت به ولی ابعد است که نه تنها اشکالات قبلی را ندارد، محاسنی هم دارد که هم با ادله نقلی سازگار است و هم آنکه فردی عهده‌دار عقد نکاح می‌شود که به منکوحه احساس شفقت و مهربانی دارد و غالباً مصلحتش را رعایت می‌کند.

۲. در صورتی که غیبت ولی منکوحه از نوع غیر منقطع باشد و دسترسی به وی به آسانی ممکن

غیبت ولی در عقد نکاح: ارزیابی دیدگاه‌های فقهی مذاهب اسلامی / ۴۳۷

باشد به نظر می‌رسد راه‌حل منطقی انتظار برای بازگشت ولی قریب باشد، به‌ویژه آنکه با توجه به پیشرفت وسایل رفت و آمد در عصر حاضر امکان تردد به راحتی فراهم شده و امکان بازگشت ولی در کمترین زمان ممکن فراهم است، اما اگر به هر دلیل امکان بازگشت ولی در زمان منطقی ممکن نبود، مطابق دلایل فوق، منطقی آن است که ولایت به ولی ابعد انتقال یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ولایت در یکی از تقسیم‌بندی‌ها به ولایت اجبار و ولایت اختیار، تقسیم می‌شود. ولایت اجبار آن است که ولی بتواند مولی علیه را بدون اطلاع و اذن و رضای او به عقد دیگری، البته تحت شرایطی، درآورد (زیدان، ۱۴۱۵: ۳۴۵/۶؛ ابوزهره، بی تا: ۱۲۳). ولایت اختیار یا شرکت یا استحباب هم آن است که عقد باید با موافقت منکوحه صورت پذیرد (کاسانی، ۱۳۹۸: ۲۴۱/۲؛ قاروبی، ۱۳۹۵: ۲۱۰/۲۶).
۲. برای کسب اطلاع بیشتر در این باره، نک: سرخسی، ۱۳۹۸: ۲۲۱/۴؛ زیلعی، ۱۳۱۴: ۱۲۷/۲؛ ابن قدامه، ۱۴۰۸: ۳۸۶/۹؛ ابن مفلح، بی تا: ۱۸۰/۵؛ مرداوی، ۱۳۷۶: ۷۶/۸؛ نووی، ۱۴۰۳: ۶۹/۷؛ نجفی، بی تا: ۶۴/۳۹.

منابع

قرآن کریم.

- ابن جزئی، محمد بن احمد (بی تا). القوانین الفقهية، تونس ليبيا: دار المعرفة للكتاب.
- ابن رشد القرطبي الاندلسي، محمد بن احمد (۱۳۹۸). بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الرابعة.
- ابن عبد البر القرطبي، أبو يوسف بن عبد الله (۱۴۰۷). الكافي في فقه أهل المدينة، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن فارس، احمد (۲۰۱۲/۱۴۳۳). معجم مقاييس اللغة، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، بيروت: شركة العلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى.
- ابن قدامة، موفق الدين (۱۴۰۸). المغني، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي و عبد الفتاح محمد الحلو، قاهره: بی نا، الطبعة الاولى.
- ابن قدامه، موفق الدين (بی تا). المغني على مختصر الخرفي، بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن مفلح، ابراهيم بن محمد (بی تا). المبدع في شرح المقنع، بيروت: المكتب الاسلامیة، الطبعة الاولى.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸/۱۴۰۸). لسان العرب، بيروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
- ابو اسحاق شیرازی، ابراهيم بن علی (۱۳۷۹). المهذب في فقه الامام شافعی، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية.
- ابوزهره (بی تا). الاحوال الشخصية، بيروت: دار الفكر العربی، الطبعة الثالثة.

ابوداود، سليمان بن الأشعث (بی تا). سنن ابی داود، تحقیق: محمد محیی عبد الحمید، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

بهوتی، منصور بن یونس (۱۴۰۳). کشف القناع عن متن الاقناع، بیروت: عالم الکتب.

ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۳). سنن الترمذی، تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، بیروت: دار الفکر.

تنوخی، سحنون بن سعید (بی تا). المدونة الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمیة.

جر، خلیل (۱۳۹۱). فرهنگ لاروس، ترجمه: سید حمید اطمینان، تهران: امیرکبیر.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۲۰۰۸/۱۴۲۹). معجم الصحاح، تحقیق و ترتیب: شیخا خلیل مأمون، بیروت: دار المعرفة، الطبعة الثالثة.

خطاب، محمد بن محمد (۱۳۹۸). مواهب الجلیل شرح مختصر الخلیل، بیروت: دار الفکر، الطبعة الثانية.

خن، مصطفی؛ بغا، مصطفی؛ شریجی، علی (۱۴۲۶). الفقه المنهجي علی مذهب الامام الشافعي، دمشق: دار القلم، الطبعة السادسة.

دسوقی، شمس الدین محمد عرقه (۱۹۹۸/۱۴۱۹). حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير، بیروت: دار الفکر، الطبعة الاولى.

دمیاطی، ابوبکر عثمان بن محمد (۱۴۲۷). حاشیة إعانه الطالبین علی حلی الفاظ فتح المعین، تحقیق: عبد الرزاق شحود النجم، دمشق: دار الفيحاء، الطبعة الأولى.

زیدان، عبد الکریم (۱۹۹۴/۱۴۱۵). المفصل فی احکام المرأة والبيت المسلم، بیروت: توسعة الرسالة، الطبعة الثانية.

زیلعی، فخر الدین بن عثمان بن علی (۱۳۱۴). تبیین الحقائق: شرح کنز الرقائق، قاهره: المطبعیة الامیدیة ببولاق، الطبعة الاولى.

سرخسی، محمد بن احمد (۱۳۹۸). المبسوط، بیروت: دار المعرفة، الطبعة الثالثة.

سقا، عبد المنعم فارس (۲۰۰۸/۱۴۲۹). احکام الغائب والمفقود فی الفقه الاسلامی، دمشق: دار النور، الطبعة الاولى.

شاشی القفال، محمد بن احمد (۱۹۸۸). حلیة العلماء فی معرفة مذاهب الفقهاء، تحقیق: یاسین احمد درادک، أمان: مكتبة الرسالة الحديثة، الطبعة الاولى.

شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۰۰). الام، بی جا: بی نا، الطبعة الاولى.

شریبینی، محمد الخطیب (بی تا). مغنی المحتاج الی معرفة الفاظ المنهاج، بیروت: دار الفکر.

طباطبایي الحکیم، السید محسن (۱۴۰۴). مستمسک العروة الوثقی، قم: دار التفسیر.

طباطبایي یزدی، سید محمدکاظم (۱۳۶۳). العروة الوثقی، تهران: علمیة الاسلامیة.

طرابلسی، علاء الدین بن خلیل (۱۹۷۲). معین الحکام فیما یتردد بین الخصمین من الاحکام، قاهره: مطبعة مصطفی البابی، الطبعة الثانية.

غيبت ولي در عقد نكاح: ارزيابي ديدگاه‌هاي فقهي مذاهب اسلامي / ۴۳۹

عاملی جبعی (شهيد ثانی)، زين الدين علي بن احمد (۱۳۸۴). الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، تهران: افست الاسلاميه.

قاروبی، حسن (۱۳۹۵). النضيد في شرح روضة الشهيد، قم: كتاب فروشي حسيني، چاپ اول.

كاساني، ابوبكر بن مسعود (۱۳۹۸). بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الاولى.

كاساني، ابوبكر بن مسعود (۱۹۸۹). بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية.

الكلوزاني، محفوظ بن احمد (۱۳۹۰). الهداية، تحقيق: اسماعيل الانصاري، و صالح سليمان العمري، سعوديہ: قصيم، الطبعة الاولى.

مرداوی، علی بن سليمان (۱۳۷۶). الانصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الامام احمد بن حنبل، تحقيق: محمد حامد الفقي، بيروت: دار احياء التراث العربي، الطبعة الاولى.

معلوف، لوييس (۱۳۷۹). المنجد في اللغة، تهران: فرحان، چاپ اول.

موسوی خميني، روح الله (بی‌تا). تحرير الوسيلة، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ سوم.

موسوی سبزواری، سيد عبد الاعلی (۱۴۳۰). مهذب الاحكام في بيان الحلال والحرام، قم: دار التفسير، الطبعة الاولى.

نجفی، محمد حسن (بی‌تا). جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، بيروت: بی‌نا، الطبعة السابعة.

نووی، يحيی بن شرف (۱۴۰۳). روضة الطالبين و عمدة المفتين، بيروت: المكتب الاسلام، الطبعة الثالثة.

هيثمی، علی بن ابی بكر بن سليمان (۲۰۱۵/۱۴۳۶). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحقيق: حسين سليم اسد الدارانی، جده: دار المنهاج، الطبعة الاولى.

References

The Holy Quran.

Aameli Jobai (Shahid Thani), Zayn al-Din Ali ibn Ahmad. 2006. *Al-Rawzah al-Bahiyah fi Sharh al-Lomah al-Demashghiyyah*, Tehran: Islamic Offset. [in Arabic]

Abu Dawud, Solayman ibn al-Ashath. n.d. *Sonan Abi Dawud*, Researched by Mohammad Mohyi Abd al-Hamid, Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]

Abu Eshagh Shirazi, Ibrahim ibn Ali. 1959. *Al-Mohazzab fi Feghh al-Imam al-Shafei*, Beirut: Knowledge House, Second Edition. [in Arabic]

Abu Zohreh. n.d. *Al-Ahwal al-Shakhsiyah (Personal Moods)*, Beirut: Arab Thought House, Third Edition. [in Arabic]

Al-Khen, Mostafa. 2005. *Al-Feghh al-Manhaji ala Mazhab al-Imam al-Shafei (Methodological Jurisprudence according to the Doctrine of Imam Shafei)*, Damascus: Pen House, Sixth Edition. [in Arabic]

Al-Koluzani, Mahfuz ibn Ahmad. 1970. *Al-Hedayah (Guidance)*, Researched by Ismail al-Ansari, Saleh Solayman al-Amri, Saudi Arabia: Qassim, First Edition. [in Arabic]

Al-Musawi Khomeini, Ruhollah. n.d. *Tahrir al-Wasilah*, Qom: Science House Press, Third Edition. [in Arabic]

Al-Musawi Sabzewari, Seyyed Abd al-Ala. 2009. *Mohazzab al-Ahkam fi Bayan al-Halal wa al-Haram (Amended Rulings in the Expression of the Lawful and the Forbidden)*, Qom: Exegesis House, First Edition. [in Arabic]

Al-Najafi, Mohammad Hasan. 2009. *Jawaher al-Kalam fi Sharh Sharae al-Islam (Jewelry Words in the Explanation of the Islamic Law)*, Beirut: n.pub, Seventh Edition. [in Arabic]

Al-Tabatabayi al-Hakim, al-Sayyed Mohsen. 1984. *Mostamsak al-Orwah al-Wothgha*, Qom: Exegesis Institute. [in Arabic]

Bahuti, Mansur ibn Yunos. 1983. *Al-Kashshaf al-Ghena an Matn al-Eghna (Veil Remover of the Text of al-Eghna)*, Beirut: World of Books. [in Arabic]

Damyati, Abu Bakr Othman ibn Mohammad. 2006. *Hashiyah Eanah al-Talebin ala*

- Hal Alfaz Fath al-Moin*, Researched by Abd al-Razzagh Shahwad al-Najm, Damscus: Al-Fayha House, First Edition. [in Arabic]
- Dosughi, Shams al-Din Mohammad Arafah. 1998. *Hashiyah al-Dosughi ala al-Sharh al-Kabir*, Beirut: Thought House, First Edition. [in Arabic]
- Gharubi, Hasan. 2017. *Al-Nazid fi Sharh Rawzah al-Shahid*, Qom: Hoseyni Bookstore, First Edition. [in Arabic]
- Hattab, Mohammad ibn Mohammad. 1978. *Mawaheb al-Jalil fi Sharh Mokhtasar al-Khalil*, Beirut: Thought House, Second Edition. [in Arabic]
- Heythami, Ali ibn Abi Bakr ibn Solayman. 2015. *Majma al-Zawaed wa Manba al-Fawaed (Collection of Residuals and Source of Benefits)*, Researched by Hosayn Salim Asad al-Darani, Jeddah: Al-Minhaj House, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Abd al-Berr al-Ghortobi, Abu Yusof ibn Abdollah. 1987. *Al-Kafi fi Feghh Ahl al-Madinah (Self-sufficiency in the Jurisprudence of the People of Medina)*, Beirut: House of Scientific Books. [in Arabic]
- Ibn Fares, Ahmad. 2012. *Mojam Maghayis al-Loghah (Dictionary of Comparative Language)*, Researched by Ibrahim Shams al-Din, Beirut: Scientific Company for Publications, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Ghodamah, Mowaffagh al-Din. 1988. *Al-Moghni*, Researched by Abdollah ibn Abd al-Mohsen al-Torki & Abd al-Fattah Mohammd al-Holow, Cairo: n.pub, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Ghodamah, Mowaffagh al-Din. n.d. *Al-Moghni ala Mokhtasar al-Khorfi*, Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]
- Ibn Jazi, Mohammad ibn Ahmad. n.d. *Al-Ghawanin al-Feghhiyah (Jurisprudential Laws)*, Tunisia, Libya: House of Knowledge for the Book. [in Arabic]
- Ibn Manzur, Mohammad ibn Mokarram. 1988. *Lesan al-Arab (Language of Arabs)*, Beirut: Arab Heritage Revival House, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Mofleh, Ibrahim ibn Mohammad. n.d. *Al-Mobde fi Sharh al-Moghne*, Beirut: Islamic Press, Firs Edition. [in Arabic]
- Ibn Roshd al-Ghortobi al-Andolosi, Mohammad ibn Ahmad. 1978. *Bedayah al-Mojtahed wa Nehayah al-Moghtased*, Beirut: Knowledge House, Fourth Edition. [in Arabic]
- Jarr, Khalil. 2013. *Farhang Larus (Dictionary of Larus)*, Translated by Seyyed

- Hamid Etminan, Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Jawhari, Ismail ibn Hammad. 2008. *Mojam al-Sehah*, Researched by Shiha Khalil Mamun, Beirut: Knowledge House, Third Edition. [in Arabic]
- Kasani, Abu Bakr ibn Masud. 1978. *Badae al-Sanae fi Tartib al-Sharae*, Beirut: Knowledge House, First Edition. [in Arabic]
- Kasani, Abu Bakr ibn Masud. 1989. *Badae al-Sanae fi Tartib al-Sharae*, Beirut: Scientific Books House, Second Edition. [in Arabic]
- Maalouf, Louis. 2001. *Al-Monjed fi al-Loghah*, Tehran: Farhan, First Edition. [in Farsi]
- Mardawi, Ali ibn Solayman. 1957. *Al-Ensaf fi Marefah al-Rajeh men al-Khelaf ala Mazhab al-Imam Ahmad ibn Hanbal (Fairness in Recognizing the Preferred Opinion in Dispute based on the Creed of Ahmad ibn Hanbal)*, Researched by Mohammad Hamed Alfaghi, Beirut: Arab Heritage Revival House, First Edition. [in Arabic]
- Nawawi, Yahya ibn Sharaf. 1983. *Rawzah al-Talebin wa Omdah al-Moftin*, Beirut: Islamic Press, Third Edition. [in Arabic]
- Sagha, Abd al-Monem Fars. 2008. *Ahkam al-Ghaeb wa al-Mafghud fi al-Feghh al-Islami (Rulings of the Absent and the Lost in Islamic Jurisprudence)*, Damascus: Light House, First Edition. [in Arabic]
- Sarakhsi, Mohammad ibn Ahmad. 1978. *Al-Mabsut (The Expanded)*, Beirut: Knowledge House, Third Edition. [in Arabic]
- Shafei, Mohammad ibn Edris. 1980. *Al-Om (The Mother)*, n.p: n.pub, First Edition. [in Arabic]
- Shashi al-Ghaffal, Mohammad ibn Ahmad. 1988. *Helyah al-Olama fi Marefah Mazaheb al-Foghaha (Ornament of Scholars in Knowing the Doctrines of Jurists)*, Researched by Yasin Ahmad Daradkah, Aman: Modern Message Press, First Edition. [in Arabic]
- Sherbini, Mohammad al-Khatib. n.d. *Moghni al-Mohtaj ela Marefah Maani Alfaz al-Menhaj (The Enricher of Those Who Need to Know the Meanings of the Words of al-Menhaj)*, Beirut: Thought House. [in Arabic]
- Tabatabayi Yazdi, Sayyed Mohammad Kazem. 1944. *Al-Orwah al-Wothgha*, Tehran: Islamic Science. [in Arabic]
- Tanukhi, Sahnun ibn Said. n.d. *Al-Modawwanah al-Kobra (Great Compilation)*,

غیبت ولی در عقد نکاح: ارزیابی دیدگاه‌های فقهی مذاهب اسلامی / ۴۴۳

Beirut: Scientific Book House. [in Arabic]

Terablosi, Ala al-Din ibn Khalil. 1972. *Moin al-Hokkam fi Ma Yataraddad bayn al-Khasmayn men al-Ehkam (Assistant of the Rulers in Judging between Two Adversaries)*, Cairo: Mostafa al-Babi Press, Second Edition. [in Arabic]

Termezi, Mohammad ibn Isa. 1983. *Sonan al-Termezi*, Researched by Abd al-Wahhab Abd al-Latif, Beirut: Thought House. [in Arabic]

Zaydan, Abd al-Karim. 1994. *Al-Mofassal fi Ahkam al-Marah wa al-Bayt al-Moslem (Treatise on Rulings of Woman and Muslim House)*, Beirut: Tawseah al-Resalah, Second Edition. [in Arabic]

Zaylai, Fakhr al-Din ibn Othman ibn Ali. 1896. *Tabyin al-Haghaegh: Sharh Kanz al-Raghaegh*, Cairo: Amidi Printing Press in Bulagh, First Edition. [in Arabic]

